

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفتماد، پاییز ۱۴۰۲: ۱۴۴-۱۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل رمان «جای خالی سلوچ» از منظر وضعیت اعتماد اجتماعی

* سارا پورعماد

** حسینعلی قبادی

*** سعید بزرگ‌بیگدلی

**** نجمه دری

چکیده

ادبیات و اجتماع همواره رابطه‌ای دوسویه و تعاملی مستمر دارند. در بسیاری از آفرینش‌های ادبی، به‌ویژه رمان‌ها، بازتاب عناصر و مسائل اجتماعی، افزون‌تر از سایر آثار ادبی است. اعتماد، یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی و از شاخصه‌های سرمایه اجتماعی است. با وجود این همواره یکی از پایه‌های لرزانی که در آسیب‌های اجتماعی وجود دارد، مسئله بی‌اعتمادی است. این پژوهش درصدد است بر پایه چهارچوب نظری گیدنز، یکی از مسئله‌های اجتماعی را در رمان «جای خالی سلوچ» بکاود. روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است که با استقصای در متن و استناد به آن تجزیه و تحلیل صورت می‌گیرد. این مقاله به تشریح علل بروز بی‌اعتمادی در این رمان پرداخته و به این پرسش پاسخ داده‌ایم که بی‌اعتمادی گسترده‌ای که دولت‌آبادی روایت می‌کند، ریشه در چه عواملی دارد. نتایج بیانگر آن است که انقلاب سفید و اصلاحات ارضی و مصائبی که برای روستاییان به دنبال داشت، تأثیر فراوانی در افزایش بی‌اعتمادی مردم رنج‌کشیده روستایی داشته است. از جمله عوامل کاهش اعتماد اجتماعی، شکست سیاست‌های اقتصادی تابع اصلاحات ارضی و هم‌زمان با آن، ناتوانی نظام اجتماعی برای پاسخ به مشارکت

s.pouremad@gmail.com

ghobadi.hosein@yahoo.com

bozorghs@modares.ac.ir

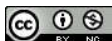
n.dorri@modares.ac.ir

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران

** نویسنده مسئول: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران

**** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران



مردم بوده است. از اساسی‌ترین پیامدهای اجرای این طرح می‌توان به بیکاری، فقر و مهاجرت از روستاها اشاره کرد. در حقیقت دگرگونی پایه‌های حیات اقتصادی، عملکرد ضعیف دولت و شرایط بد اقتصادی روستاییان، از دلایل اصلی از کار افتادن نبض اعتمادِ بازنمایی شده در این رمان است. بیشترین بی‌اعتمادی، مربوط به اعتماد نهادی و بین‌شخصی است که بیانگر بی‌اعتمادی روستاییان به حکومت و نمایندگان وقت آن است و نشان می‌دهد که سیاست‌های حکومت پهلوی دوم در مسیر گسترش انواع اعتمادها نبوده است.

واژه‌های کلیدی: سرمایه اجتماعی، اعتماد اجتماعی، آنتونی گیدنز و جای خالی سلوچ، محمود دولت‌آبادی.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های سرمایه اجتماعی، میزان اعتماد افراد جامعه در سطوح مختلف است که از ابتدایی‌ترین سطح، روابط در خانواده آغاز می‌شود و در سطوح میانی، بین افراد جامعه و در سطح کلان در روابط متقابل مردم و حکومت و نهادهای آن تجلی می‌یابد. «سرمایه اجتماعی، ظرفیتی است که از رواج اعتماد در جامعه یا بخش‌هایی از آن برمی‌خیزد. این سرمایه می‌تواند در قالب کوچک‌ترین و اساسی‌ترین گروه‌های اجتماعی، یعنی خانواده و نیز در قالب بزرگ‌ترین گروه‌ها یعنی ملت و نیز تمامی گروه‌های بین آنها تجسد یابد» (فوکویاما، ۱۴۰۰: ۴۸) در دهه‌های اخیر، اعتماد اجتماعی به عنوان یکی از مفاهیم بنیادی جامعه‌شناسی در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای علوم انسانی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. روتنبرگ درباره اعتماد می‌گوید: «از نظر من اعتماد مشابه ماده‌ای نامرئی در جهان مادی است. ماده نامرئی، ماده‌ای گسترده اما قابل تشخیص است که سیارات و مواد زمینی را به هم وصل می‌کند. به همین ترتیب اعتماد نیز نیرویی قوی است که مردم را به هم پیوند می‌دهد و روابط اجتماعی و عملکردهای اجتماعی را در جامعه تضمین می‌کند. من یقین دارم که بدون آن، جهان اجتماعی ما وجود نخواهد داشت» (روتنبرگ، ۱۴۰۰: ۱۸-۱۹).

یکی از نظریه‌های مهم اعتماد اجتماعی، نظریه «آنتونی گیدنز» است که تفسیر جامع و نظام‌مندی از اعتماد و تعاملات اجتماعی ارائه می‌دهد. به موجب این نظریه، اعتماد در سه سطح بررسی می‌شود: اعتماد بنیادی، اعتماد بین‌شخصی و اعتماد انتزاعی. این سه نوع اعتماد، نقش مهمی در ارتباطات اجتماعی ایفا می‌کند. علاوه بر این سه نوع اعتماد، از دیدگاه گیدنز، چهار پیش‌زمینه بر اعتماد فرهنگ جوامع پیش از مدرن تسلط دارد. نخستین زمینه اعتماد، نظام خویشاوندی است؛ دومین زمینه آن، اجتماع محلی و زمینه‌های بعدی، سنت و کیهان‌شناسی مذهبی عنوان می‌شوند که در افزایش و کاهش اعتماد اجتماعی مؤثر هستند (گیدنز، ۱۳۹۹: ۸۹).

بی‌تردید محمود دولت‌آبادی به شهادت آثارش، یکی از تواناترین نویسندگان معاصر است. در آثار دولت‌آبادی همه عناصر در هماهنگی کامل و در خدمت داستان هستند. اما عنصری که دولت‌آبادی با استادی و مهارت توانسته به کمک آن، تأثیر بسزایی بر خواننده

بگذارد، شخصیت و شخصیت‌پردازی است. «بنیاد اغلب رمان‌های موفق و معتبر بر شخصیت‌پردازی آنها گذاشته شده و شخصیت‌های آنهاست که به رمان ارزش و اعتبار می‌دهد و عموماً پژوهشگران بر این عقیده‌اند که در شاهکارهای ادبی، حوادث به طور منطقی از تقابل خلیقات و طبایع آدم‌های داستان به وجود می‌آیند. بنابراین هدف اصلی بسیاری از داستان‌ها، نشان دادن خصلت و طبیعت شخصیت‌هاست» (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۲۵).

دولت‌آبادی در آثارش به این مهم توجه زیادی کرده است. وی در رمان «جای خالی سلوچ»، نزدیک به نود شخصیت اعم از مرد، زن و کودک در قالب شخصیت‌های اصلی، فرعی و سیاه‌لشکر خلق کرده است. «دولت‌آبادی بیش از آنکه به ایجاد جو داستان اهمیت دهد، شرح ماجرا و روان‌شناسی شخصیت‌ها را مهم می‌شمرد. توجه به رابطه فرد و نیروهای اجتماعی و موقعیت‌هایی که در شکل بخشیدن به شخصیت فرد و تغییر مسیر زندگی او تأثیر دارند، جنبه رئالیستی و تاریخی آثارش را تقویت می‌کنند» (میرعابدینی، ۱۳۹۹: ۵۵۱). وی اندیشه و رفتار شخصیت‌های داستان‌هایش را با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی پیوند می‌زند و دیدگاه معترضانة خود را بیان می‌کند. بنابراین این رمان با تمرکز ویژه بر روان‌شناسی شخصیت‌ها، بستر مناسبی را برای تجزیه و تحلیل وضعیت اعتماد اجتماعی حاکم بر جامعه وقت به دست می‌دهد و جریان کم‌رنگ و محو اعتماد متأثر از مسائل و معضلات جامعه روستایی در دهه چهل و پنجاه و تأثیراتی را که از انقلاب سفید و به‌ویژه طرح اصلاحات ارضی پذیرفته، به تصویر می‌کشد.

بیان مسئله

با توجه به ویژگی‌های جامعه‌شناختی رمان «جای خالی سلوچ» و نظر به اهمیت اعتماد در شکل‌دهی روابط اجتماعی، این پژوهش در پی پاسخ دادن به پرسش‌های زیر بوده است:

- انواع بی‌اعتمادی بازنمایی شده در رمان «جای خالی سلوچ» کدامند؟
- بی‌اعتمادی گسترده بازنمایی شده در رمان «جای خالی سلوچ»، ریشه در چه عواملی دارد؟

اهمیت و ضرورت این پژوهش از دو منظر مهم، به عنوان یک پژوهش میان‌رشته‌ای

در حوزه ادبیات و نیز به عنوان یک مطالعه اجتماعی، قابل توجه است. ادبیات و اجتماع همواره رابطه‌ای دوسویه و تعاملی مستمر دارند. در بطن بسیاری از آفرینش‌های ادبی به‌ویژه رمان‌ها، نمود و بازتاب عناصر و مسائل اجتماعی، افزون‌تر از سایر آثار ادبی است. بررسی ارتباط دوسویه جامعه و آثار ادبی در مطالعات جامعه‌شناختی، ابعاد و شاخه‌های مختلفی دارد. در مطالعات این حوزه، کمتر به نقش مؤثر واقعیت‌های بیرونی در شکل‌دهی آثار توجه شده است. مسئله اعتماد اجتماعی و بازتاب آن در آثار ادبی به‌ویژه رمان‌ها از جمله مواردی است که در پژوهش‌های ادبی، کمتر بدان پرداخته‌اند. تحلیل عمیق و دقیق این مفهوم در رمان‌ها به‌ویژه با بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه‌شناسی، می‌تواند به نوآوری‌های معنایی در تفسیر منجر شود و در شناخت بهتر آثار ادبی و زمینه‌های شکل‌گیری آنها راهگشا باشد. همچنین این پژوهش می‌تواند به تعمیق درک ما از مکانیسم‌های شکل‌گیری اعتماد و ارتباطات اجتماعی کمک کرده، در تحقیقات آینده‌پژوهی و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اجتماعی مؤثر باشد.

پیشینه تحقیق

مطالعات مربوط به سرمایه اجتماعی و شاخصه‌های آن مانند اعتماد اجتماعی در ادبیات فارسی، پیشینه زیادی ندارد؛ زیرا این رویکرد به تازگی وارد حوزه مطالعات ادبی شده و پژوهشگران بر اساس نظریه‌های این حوزه به تجزیه و تحلیل متون ادبی پرداخته‌اند. نیازی و کارکنان نصرآبادی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «آسیب‌شناسی اعتماد اجتماعی در دیوان فیض کاشانی» به بررسی و تحلیل عناصر بی‌اعتمادی اجتماعی در دیوان فیض کاشانی پرداخته‌اند. نتایج حاصل از این مقاله بیانگر این است که فیض کاشانی در دیوان خود در کنار مباحث علمی، اخلاقی و فلسفی به نحو بارزی به عوامل و عناصر اخلال در اعتماد پرداخته و نقش تخریبی و ویرانگر هر یک را در سقوط شخصیت انسانی و از بین رفتن اعتماد و انسجام در روابط اجتماعی برشمرده است. فیض کاشانی در خلال اشعار حکیمانه و ارزشمند خود، عناصر جهل و نادانی، نفاق، ریا و تظاهر‌گرایی، عیب‌جویی، خودبینی، غرور و تکبر، حسادت، ریاست‌طلبی و دنیاپرستی را از عوامل اصلی سقوط شخصیت و اعتماد دانسته و راهکارهای درمان این

کژی‌ها را هم بیان کرده است.

علامی و رکابدار (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «ماهیت و جایگاه انواع اعتماد اجتماعی در گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی» با بررسی اعتماد بین‌شخصی، اعتماد تعمیم‌یافته و اعتماد نهادی به تحلیل گرشاسپ‌نامه پرداخته‌اند. از منظر جامعه‌شناسی، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که انواع اعتماد درون‌گروهی، اعتماد تعمیم‌یافته و اعتماد نهادی، نمودی چشمگیر و جایگاه برجسته‌ای در گرشاسپ‌نامه دارند.

سهراب‌نژاد (۱۳۹۷) هم در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب اعتماد به عنوان یکی از مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی در گلستان سعدی» بدون تکیه بر آرای نظریه‌پردازان، به بررسی نمود اعتماد در ابواب مختلف گلستان می‌پردازد و به این نتیجه دست یافته است که انواع شاخص‌های اعتماد در گلستان سعدی مثبت است.

فروزنده و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی اعتماد اجتماعی در دیوان سیف فرغانی از منظر جامعه‌شناختی» به بررسی اعتماد از دیدگاه سه نظریه‌پرداز جامعه‌شناس (آنتونی گیدنز، رابرت پاتنام و فرانسیس فوکویاما) در دیوان سیف فرغانی پرداخته‌اند و معتقد هستند که به دلیل دگرگونی‌های حیات اجتماعی، برهم خوردن نظم جامعه، فساد و انحطاط اخلاقی، بی‌اعتمادی در دیوان سیف حکم‌فرماست و در بیشتر ابیات، موجی از بی‌اعتمادی به حکومت مشاهده می‌شود.

هرچند تاکنون پژوهش‌های بسیاری دربارهٔ رمان «جای خالی سلوچ» انجام گرفته، از جمله «تحلیل عنصر شخصیت در رمان *جای خالی سلوچ* اثر محمود دولت‌آبادی» (ر.ک: نرصاصفہانی و شمعی، ۱۳۸۶) و «نقد جامعه‌شناختی رمان *جای خالی سلوچ* اثر محمود دولت‌آبادی» (ر.ک: همان، ۱۳۸۸)، در بررسی بعد اعتماد اجتماعی، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است.

مبانی نظری

آنتونی گیدنز، بحث اعتماد را در بستر تفاوت بین مدرنیت و سنت بیان می‌کند و بر این اساس، مبنای اعتماد را در این جوامع توضیح می‌دهد. گیدنز، سه سرچشمهٔ مهم

پویایی مدرنیت را جدایی زمان و مکان، تحول مکانیسم‌های از جا کنندگی و تخصیص بازاندیشانه دانش می‌داند و در تمام بحث‌های خود از اعتماد، این سه اصل را مورد توجه قرار می‌دهد. او با مطالعه نظرات سه جامعه‌شناس کلاسیک یعنی دورکیم، مارکس و وبر درباره مدرنیت و پیامدهای مثبت و منفی آن، به تجدیدنظر درباره این فرض که پیدایش مدرنیت به شکل‌گیری سامان اجتماعی شادمانه‌تر و ایمن‌تری خواهد انجامید، می‌پردازد. او به چهار پیش‌زمینه حاکم بر اعتماد در فرهنگ جوامع پیش از مدرن و سه نوع اعتماد اجتماعی قائل است.

اعتماد اجتماعی

در هر جامعه‌ای، افراد ناگزیر به برقراری ارتباط با یکدیگر هستند؛ اما این ارتباط ملزوماتی دارد که اعتماد یکی از آنهاست. «در زبان فارسی، اعتماد مترادف با تکیه کردن، واگذاشتن کار به کسی، اطمینان، وثوق، باور و اعتقاد به کار گرفته می‌شود. در زبان لاتین، اعتماد و وثوق معادل کلمه ایمان *faith* یونانی مورد استفاده قرار گرفته است. در ریشه کلمه *faith*، مفهوم وثوق و اعتماد، تسلیم در برابر اراده دیگری و اطمینان به شخص دیگر مستتر است» (امیرکافی، ۱۳۸۰: ۱۰). برای ایجاد تعاون و همبستگی در جامعه، شاخص‌های زیادی وجود دارد. یکی از مهم‌ترین آنها، اعتماد افراد جامعه به همدیگر و اعتماد متقابل مردم و حکومت است. اعتماد اجتماعی در روابط بین شخصی، انتزاعی و نهادی، عامل مهمی در پیشبرد اهداف جامعه و لازمه شکل‌گیری پیوندها و ارتباطات اجتماعی است. اعتماد اجتماعی، شکل‌دهنده مشارکت و همیاری بوده و فقط در این حالت است که افراد در جامعه با وجود تفاوت‌ها، قادر به حل مشکلات و انجام تعهدات اجتماعی خود می‌شوند.

مفهوم اعتماد در رشته‌های مختلف روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد و مدیریت بررسی شده است و پژوهشگران این رشته‌ها از منظرهای گوناگون به تحلیل آن پرداخته‌اند. وجوه مشترک این تعاریف و تحلیل‌ها را می‌توان چنین برشمرد:

۱. اعتماد در روابط اجتماعی شکل می‌گیرد و تقویت می‌شود و یکی از جنبه‌های آن است.
۲. در اعتماد، مفهوم تأخر زمانی و وابستگی امور به آینده وجود دارد.

۳. اعتماد با خطر کردن و مخاطره همراه است، مفهوم عدم تعین اجتماعی یعنی عدم پیش‌بینی رفتارها و امور نیز با مفهوم اعتماد توأم است.

۴. حسن‌ظن نیز مهم‌ترین عنصر و هسته اعتماد و هسته مرکزی آن است.

۵. اعتماد، اکتسابی است و طی جریان جامعه‌پذیری و از همان سال‌های اولیه زندگی پدید می‌آید و طی تجارب اجتماعی تقویت شده، به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابد (زین‌آبادی، ۱۳۸۷: ۱۷).

به طور کلی اعتماد اجتماعی، موضوعی کلیدی و نیاز زندگی اجتماعی است. «جامعه‌شناسان، اعتماد را یکی از مهم‌ترین نیروهای ترکیبی درون جامعه می‌دانند و معتقدند که بدون اعتماد عمومی افراد نسبت به یکدیگر، جوامع به سوی تجزیه شدن و فروپاشی سوق داده می‌شوند. البته اعتماد اجتماعی، کارکردهای متعدد روان‌شناختی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارد و از این‌رو نقش مهمی را در زندگی فردی و اجتماعی انسان ایفا می‌کند. اعتماد اجتماعی از سویی برای سلامت روان افراد اهمیت زیادی دارد؛ از سوی دیگر اعتماد، مشارکت را در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سرعت بخشیده، تمایل افراد را برای همکاری با گروه‌های مختلف جامعه افزایش می‌دهد. در اقتصاد نیز اعتماد به عنوان پایه مبادلات اقتصادی، موجب افزایش بهره‌وری اقتصادی می‌شود. از این‌رو اعتماد اجتماعی را مهم‌ترین مؤلفه سرمایه اجتماعی و یکی از عناصر اساسی انسجام و نظم در جامعه می‌دانند. بدین ترتیب اعتماد را می‌توان هم به عنوان یک عامل بهداشت روانی و هم یک فضیلت اجتماعی ضروری در نظر گرفت» (وجدانی و محمص، ۱۳۹۸: ۵۸-۵۹).

اعتماد اجتماعی، یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در حفظ وحدت و انسجام جامعه است؛ اگر اعتماد اجتماعی تحت تأثیر عوامل سیاسی، اقتصاد و فرهنگی دچار زوال شود، وحدت و یکپارچگی جامعه به مخاطره می‌افتد. «بی‌اعتمادی یعنی انباشت تجارب روان‌شناختی منفی که در شبکه‌ای پیچیده به صورت یک عادت درمی‌آید. یعنی تجارب جمعی روان‌شناختی از اعتماد به کسانی که شایستگی خود را نشان نداده‌اند، بدبینی و یأس ایجاد می‌کند. این بدبینی حاصل شکست‌هایی است که ما در بازی اعتماد با آن مواجه می‌شویم و تصور می‌کنیم که دیگران بدتر از آن چیزی هستند که ما فکر

می‌کنیم. این وضع حتی ممکن است به حاکم شدن بی‌اعتمادی مطلق در جامعه بینجامد» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹: ۱۵۴-۱۵۵). فرهنگ بی‌اعتمادی، نوعی اثر هاله‌ای دارد؛ یعنی بی‌اعتمادی با هر بار شکل‌گیری، در بین افراد جامعه بازتولید می‌شود و آن را گسترش می‌دهد.

زمینه‌های حاکم بر اعتماد در فرهنگ جوامع پیش از مدرن

چهار زمینه محلی بر اعتماد فرهنگ جوامع پیش از مدرن تسلط دارند، هر چند که هر یک از این چهار زمینه بر وفق سامان اجتماعی خاصشان، گوناگونی‌های بسیاری را می‌پذیرند.

نظام خویشاوندی

گیدنز در جوامع سنتی، نظام خویشاوندی و خانواده را یکی از مهم‌ترین زمینه‌های اعتماد می‌داند. تأثیر محیط خانوادگی بر اعتمادپذیری افراد به‌ویژه در جوامع پیش از مدرن کاملاً محرز است. «نظام خویشاوندی در بیشتر محیط‌های پیش از مدرن، شیوه به نسبت ثابت سازمان‌دهی رشته‌های روابط اجتماعی را در راستای زمان و مکان فراهم می‌سازد. وابستگی‌های خویشاوندی غالباً کانون تنش و کشمکش‌اند. اما با همه این کشمکش‌های اضطراب‌برانگیز، نظام‌های خویشاوندی عموماً همان پیوندهایی‌اند که در تنظیم کنش‌ها در حوزه‌های زمانی- مکانی می‌توان به آنها اتکا کرد. این قضیه هم در سطح بستگی‌های به نسبت غیر شخصی و هم در سطح پیوندهای شخصی‌تر مصداق دارد. به عبارت دیگر، خویشاوندان معمولاً کسانی‌اند که برای تحقق یک رشته تعهدات می‌توان رویشان حساب کرد، تقریباً بدون آنکه علاقه‌مندی شخصی به افراد خاص مورد حمایتشان داشته باشند. وانگهی خویشاوندی غالباً شبکه پابرجایی از روابط دوستانه یا نزدیک را فراهم می‌سازد که در پهنه زمان و مکان دوام دارند. کوتاه سخن، خویشاوندی شبکه‌ای از پیوندهای اجتماعی اعتمادپذیر را فراهم می‌سازد که اصولاً و غالباً در عمل، وسیله سازمان‌دهی روابط اعتماد را به دست می‌دهد» (گیدنز، ۱۳۹۹: ۸۷-۸۸).

در خانواده‌هایی که بر پایه اعتماد بنیادی، ساختاردهی شده‌اند و اعضای خانواده به یکدیگر اعتماد دارند، تجربه‌های مثبتشان از اعتماد به اعضای خانواده، به آنها کمک می‌کند که به غریبه‌ها نیز اعتماد کنند. به عبارت دیگر خانواده بر توانایی افراد در اعتماد

به دیگران تأثیرگذار است. اگر فرد از اعتماد در خانواده و نظام خویشاوندی، تجربه مثبتی نداشته باشد، منجر به تشکیل روابط نامطمئن و تسری بی‌اعتمادی به سایر روابط می‌گردد.

اجتماع محلی

از دیدگاه گیدنز، اجتماع محلی پس از نظام خویشاوندی، مهم‌ترین زمینه اعتماد در جوامع پیش از مدرن است. محیط اجتماعی، محلی به عنوان جامعه‌ای با ارزش‌ها و نیت‌های مشخص، تأثیر بسزایی بر تصمیم‌گیری‌ها و اعتمادپذیری افراد دارد. تجربه ارتباطات موفق یا ناموفق در یک جامعه محلی می‌تواند به تقویت یا تضعیف اعتمادهای بین‌شخصی منجر شود. «در اینجا منظور، تأکید بر اهمیت روابط محلی سازمان‌دهی شده بر مبنای مکان است، جایی که هنوز مکان بر اثر روابط فاصله‌دار زمانی - مکانی دگرگون نشده است. در بیشتر محیط‌های پیش از مدرن، از جمله بیشتر شهرها، محیطی محلی جایگاه رشته‌های روابط اجتماعی درهم‌بافته‌ای است که پهنه مکانی محدود آن مایه استحکام این روابط می‌شود. مهاجرت‌های جمعیت، کوچ‌روی و سفرهای طولانی بازرگانان و ماجراجویان، در دوران پیش از مدرن بسیار رواج داشتند. اما در مقایسه با صورت‌های منظم و فشرده تحرک که وسایل حمل و نقل مدرن امکان‌پذیر ساخته‌اند، اکثریت مردم در دوران پیش از مدرن به نسبت غیر متحرک و منزوی بودند. محلیت در محیط‌های پیش از مدرن، کانون و باعث امنیت وجودی به شیوه‌هایی است که در شرایط مدرنیت اساساً از بین رفته‌اند» (گیدنز، ۱۳۹۹: ۸۸).

وقتی افراد در یک اجتماع محلی با هم زندگی می‌کنند و در تعاملات روزمره با یکدیگر همکاری دارند، اعتماد اجتماعی بین آنها تقویت می‌شود. اجتماع محلی می‌تواند امکانات و فرصت‌های اجتماعی را فراهم کند که باعث ایجاد اعتماد بین افراد می‌شود. اجتماع محلی، فضایی برای تعاملات اجتماعی، تبادل اطلاعات و تجربه‌ها فراهم می‌کند که این نیز به تقویت اعتماد اجتماعی کمک می‌کند. همچنین اجتماع محلی می‌تواند با ایجاد فرصت‌های مشارکت و همکاری در تصمیم‌گیری‌های مشترک، اعتماد اجتماعی را افزایش دهد.

کیهان‌شناسی مذهبی

یکی از کارکردهای مهم دین در طول تاریخ، ایجاد اعتماد و اطمینان است.

«کیهان‌شناسی مذهبی، تفسیرهای اخلاقی و عملی از زندگی اجتماعی و نیز جهان طبیعی به دست می‌دهند که برای مؤمنان، محیطی از امنیت ارائه می‌کنند. اندیشهٔ اتکا به هستی‌ها یا نیروهای فراطبیعی، ویژگی مشترک باورداشتهای مذهبی گوناگون است. دین، وسیلهٔ سازمان‌دهندهٔ اعتماد به چند شیوه است. نه تنها خدایان و نیروهای مذهبی حمایت‌های قابل اتکای مشیتی را برای مؤمنان فراهم می‌سازند، بلکه کارگزاران مذهبی نیز این کار را انجام می‌دهند. باورداشتهای مذهبی، مهم‌ترین کارشان این است که معمولاً به تجربهٔ رویدادها و موقعیت‌ها، اعتماد تزریق می‌کنند و چهارچوبی را فراهم می‌سازند که در آن، این رویدادها و موقعیت‌ها را می‌توان تبیین کرد و در برابر آنها واکنش نشان داد» (گیدنز، ۱۳۹۹: ۹۰). بنابراین هرچه ارزش‌ها و اعتقادات مذهبی در افراد تقویت شود، رفتار آنها مطمئن‌تر، سنجیده‌تر و قابل پیش‌بینی‌تر خواهد بود؛ زیرا افراد دین‌دار در قالب چهارچوب‌های اعتقادی‌شان رفتار می‌کنند. به همین دلیل هم امکان اعتماد به این افراد بیشتر است و هم خود به دیگران بیشتر اعتماد می‌کنند و ارتباطات اجتماعی را آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر می‌سازند.

سنت

چهارمین زمینهٔ عمدهٔ روابط اعتماد در فرهنگ‌های جوامع پیش از مدرن، سنت است. اصطلاح سنت در جامعه‌شناسی بر مفاهیم استمرار، ثبات و محترم بودن دلالت دارد و به معنای سلطهٔ مجموعه‌ای از مفاهیم خرد جمعی است که در دوره‌ای ظاهر شده و به دلیل داشتن محتوای قوی و ارزش ماندگار، ناخودآگاه تاریخی انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. سنت، انتقال تجربهٔ اجتماعی و معنوی گروه‌ها و همچنین مجموعهٔ آداب و رسوم، باورها، ارزش‌ها و آرمان‌های ناب را نیز سبب می‌شود. «سنت برخلاف دین، به مجموعهٔ خاصی از باورداشتهای و عملکردها ارجاع ندارد، بلکه به شیوهٔ سازمان‌دهی این باورداشتهای و عملکردها، به‌ویژه در رابطه با زمان راجع است. سنت، شیوهٔ متمایزی از تنظیم گذشت زمان را بازتاب می‌کند (که دلالت‌های مستقیمی برای کنش در راستای مکان نیز دارد)» (همان: ۹۱).

وقتی افراد در یک جامعه به سنت‌ها پایبند باشند، این نشان می‌دهد که همهٔ اعضا به قوانین و ارزش‌های مشترک، مقید هستند و این موضوع باعث ایجاد اعتماد در بین

آنها می‌شود. سنت‌ها می‌توانند به عنوان راهنمایی برای رفتارهای اجتماعی عمل کنند و به ایجاد همبستگی در جامعه کمک کنند. همچنین سنت‌ها به عنوان یک مبنای مشترک برای ارتباطات و تعاملات اجتماعی عمل می‌کنند و باعث ایجاد اعتماد بین افراد می‌شوند. به طور کلی سنت‌ها با ایجاد هویت و ارزش‌های مشترک در جامعه، اعتماد اجتماعی را تقویت می‌کنند.

انواع اعتماد از دیدگاه گیدنز

به طور کلی نظریه‌های گیدنز در باب اعتماد را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: اعتماد بنیادی یا پایه، اعتماد بین‌شخصی و اعتماد انتزاعی یا نهادی.

اعتماد بنیادی

اعتماد بنیادی، نگرشی است نسبت به خود و دنیای اطراف که رفتار و اعمال ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و سبب وجود اندیشه‌ای می‌گردد که می‌توان به افراد و امور جهان اعتماد کرد و این اعتماد، استمرار و ثبات خواهد داشت. «امنیت وجودی، یکی از صورت‌های مهم احساس امنیت به معنای وسیع آن است. این اصطلاح به اطمینانی راجع است که بیشتر آدم‌ها به تداوم تشخیص هویت خود و دوام محیط‌های اجتماعی و مادی کنش در اطراف خود دارند. احساس اعتمادپذیری اشخاص و چیزها که برای مفهوم اعتماد بسیار مهم است، برای احساس امنیت وجودی نیز اهمیت بنیادی دارد. برای همین است که این دو احساس از جهت روان‌شناختی پیوند نزدیکی با هم دارند» (گیدنز، ۱۳۹۹: ۸۰).

این احساس امنیت و احساس اعتماد، نه یک پدیده شناختی، بلکه پدیده عاطفی است و در ناخودآگاه افراد ریشه دارد. «سرچشمه‌های چنین امنیتی را که بیشتر مردم در بیشتر مواقع، در ارتباط با خودپرسی‌های احتمالی احساس می‌کنند، باید در برخی تجربه‌های خاص دوران کودکی پیدا کرد. آدم‌های بهنجار در اوایل زندگی‌شان، یک مقدار اعتماد اساسی به خوردشان داده می‌شود که این آسیب‌پذیری‌های وجودی را سرکوب یا کند می‌کند. یا به عبارت و استعاره دیگر، آدم‌ها نوعی تلقیح عاطفی می‌شوند که آنها را در برابر دلهره‌های وجودی که همه انسان‌ها بالقوه در معرض آنهایند، حفاظت می‌کند. عامل این تلقیح، شخصیتی است که مواظبت اساسی را در کودکی به عهده

دارد. برای بیشتر آدم‌ها این شخصیت، همان مادر است. ایمان به عشق فرد مواظبت‌کننده در کودکی، جوهر اعتقاد به نوعی پابندی است که اعتماد بنیادی و همه گونه اعتماد بعدی به آن نیاز دارند» (گیدنز، ۱۳۹۹: ۸۱-۸۲).

اعتماد بنیادی با آنچه اریکسون در مراحل رشد روانی-اجتماعی، اعتماد پایه می‌داند، ارتباط دارد. «اریکسون معتقد است که اعتماد بنیادی در مراحل اولیه زندگی انسان شکل می‌گیرد. به اعتقاد او، کودک معمولاً نخستین رابطه را با مادر برقرار می‌سازد. کودک باید بتواند در کنار مادر احساس امنیت کند. اگر مادر به نیازهای جسمانی کودک پاسخ دهد و محبت، عشق و امنیت کافی برای او تأمین کند، از آن پس کودک شروع به پرورش دادن حس اعتماد خواهد کرد؛ نگرشی که نظر کودک درباره خودش و دیگران را مشخص خواهد کرد. ما یاد می‌گیریم که از مردم و موقعیت‌های موجود در محیطمان، انتظار ثبات، تداوم و یکنواختی داشته باشیم» (امیرکافی، ۱۳۸۰: ۱۳-۱۴). اعتماد بنیادی، پایه‌ای اساسی برای انواع اعتماد در دوران بزرگسالی است و در صورت فقدان آن در دوران کودکی، شکل‌گیری اعتمادهای دوران بزرگسالی با مشکل مواجه خواهد شد.

اعتماد بین‌شخصی

پابندی‌های چهره‌دار به آن روابط اعتمادی اطلاق می‌شود که در پیوندها و روابط اجتماعی تثبیت شده در شرایط هم‌حضوری آشکار و حفظ می‌شوند. «اعتماد بین‌شخصی، شکل دیگری از اعتماد است که در روابط چهره به چهره خود را نشان می‌دهد. این شکل از اعتماد، موانع ارتباطی را مرتفع می‌سازد و با کاستن از حالت دفاعی، بسیاری از تعاملات مؤثر را موجب می‌شود. اعتماد بین‌شخصی، حوزه‌ای از تعاملات میان عشاق، دوستان، همکاران و همچنین اعتماد میان رییس و کارمند، سرپرست و کارگر، معلم و شاگرد، فروشنده و مشتری، پزشک و بیمار، راننده و مسافر و... را در برمی‌گیرد. به لحاظ نظری در یک رابطه مبتنی بر اعتماد، حداقل دو نفر حضور دارند: اعتمادکننده و فرد مورد اعتماد. در این رابطه، فرد مورد اعتماد (امین)، بالقوه می‌تواند واکنش‌های متفاوتی از خود بروز دهد که می‌توان آنها را به دو دسته کلی تقسیم نمود: واکنش‌های مثبت و واکنش‌های منفی. هنگامی فرد اعتماد می‌کند که احتمال انجام واکنش‌های مثبت

بیشتر باشد و در مقابل اطلاعات مربوط به احتمال انجام واکنش‌های منفی نادیده گرفته شود» (امیرکافی، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۵).

اعتماد بین‌شخصی هم بین آشنایان و هم بیگانگان، امکان برقراری دارد. «روبه‌روی‌ها چه با بیگانگان و چه با آشنایان و نزدیکان، به عرف‌های تعمیم‌یافته‌ای نیاز دارند که به حفظ اعتماد مربوطند» (گیدنز، ۱۳۹۹: ۷۱) به طور کلی اعتماد بین‌شخصی می‌تواند در بهبود کیفیت روابط شخصی، افزایش همکاری و تعامل مثبت در جوامع و حل مسائل اجتماعی مؤثر باشد. همچنین اعتماد بین‌شخصی می‌تواند به اشتراک‌گذاری اطلاعات و منابع بین افراد کمک کند و فرصت‌های جدیدی را پیش روی آنها قرار دهد. از سوی دیگر، کاهش اعتماد بین‌شخصی می‌تواند منجر به بروز تنش‌ها، عدم همکاری و اختلافات در روابط شخصی و اجتماعی منجر شود.

اعتماد انتزاعی

پایبندی‌های غیر چهره‌دار به آن روابط اعتمادی اطلاق می‌شود که در پیوندها و روابط اجتماعی تثبیت‌شده در شرایط غیر هم‌حضور و انتزاعی آشکار و ایجاد می‌شود. «در شرایط مدرنیت، تعداد زیادی از آدم‌ها در وضعیتی زندگی می‌کنند که نهادهای از جا کنده شده‌ای که عملکردهای محلی را به روابط اجتماعی جهانی مرتبط می‌سازد، جنبه‌های عمده زندگی روزانه را سازمان می‌دهند. به نظر گیدنز، نشانه‌های نمادین نظیر پول و نظام‌های تخصصی، عمده‌ترین نظام‌های انتزاعی می‌باشند. بر اثر توسعه نظام‌های انتزاعی، اعتماد به اصول غیر شخصی و نیز اعتماد به دیگران ناشناس، برای زندگی اجتماعی گریزناپذیر می‌شود. این نوع اعتماد غیر شخصی با اعتماد بنیادی، تفاوت دارد. منظور گیدنز از نظام‌های تخصصی، نظام‌های انجام دادن کار فنی یا مهارت تخصصی است که حوزه‌های وسیعی از محیط‌های مادی و اجتماعی زندگی را تشکیل می‌دهند. به نظر گیدنز، اعتماد به نظام‌های انتزاعی، مستلزم اطمینان دوگانه است: اطمینان به اعتماد‌پذیری افراد خاصی که نظام را می‌گردانند و اطمینان به دانش یا مهارت‌هایی که افراد غیر متخصص، هیچ‌گونه دسترسی مؤثری به آن ندارند» (همان، ۱۳۷۷: ۱۰۳ و ۱۴۳ به نقل از فهندژسعدی، ۱۴۰۱: ۱۱۰). گیدنز، اعتماد مردم به حکومت، دولت، نهادها و افراد مرتبط با آنها را که در واقع جزئی از اعتماد سیاسی است، اعتماد انتزاعی به حساب می‌آورد.

بحث اصلی

هرچند نام کتاب، «جای خالی سلوچ» است، داستان بر محور شخصیت مرگان می‌چرخد. مرگان «برهنه و بی‌سایه»، مهم‌ترین شخصیت این رمان است و حوادث، جریان‌ها و دیگر شخصیت‌ها، در سایه وجود او رنگ و معنا می‌یابند. در بین اهالی روستای بی‌نام و نشان زمینج، هیچ‌گونه عشق و تعلق خاطری دیده نمی‌شود. اگر عشقی هم هست، محکوم به فناست. مردم روستای زمینج، از کلاه گذاشتن بر سر هم و دیگر اعمال غیر اخلاقی و ناپسند مانند قمار، ربا و... هیچ ابایی ندارند و گرفتار نوعی جهل و خرافه‌پرستی هم هستند. فقر مادی، فقر فرهنگی و فقر اخلاقی در سرتاسر داستان، سایه خود را روی همه چیز و همه کس گسترانده، به طوری که از زمینج، لجن‌زاری بیش نمانده است و در آخر بی‌اعتمادی، دربه‌دری و هجرت است که پیروز از میدان مبارزه بیرون می‌آید.

خلاصه رمان

رمان «جای خالی سلوچ» به قلم محمود دولت‌آبادی، روایتگر زندگی مردمان روستایی کویری به نام زمینج است که با هجرت سلوچ آغاز می‌شود. سلوچ که دیگر توان تهیه مایحتاج زندگی را ندارد، در یک صبح سرد زمستانی، خانواده خود را رها می‌کند و ناپدید می‌شود. بعد از رفتن سلوچ، همسر او، مرگان می‌ماند با سه فرزند به نام‌های عباس، ابراو و هاجر و سیه‌روزی‌هایی که همراه سلوچ فرار نکرده‌اند و گریبانگیر مرگان و فرزندانش می‌شود. مرگان برای گذران زندگی، مرارت‌های بسیاری را متحمل می‌شود و از انجام هیچ کاری حتی کندن قبر، دریغ نمی‌کند.

کدخدا و بزرگان زمینج، خرید زمین‌های اهالی روستا به نام خدازمین را در سر می‌پروانند، تا با یکپارچه‌سازی زمین‌ها، از دولت وام کلانی بگیرند و پسته پرورش بدهند. زمینه زندگی اجتماعی و اقتصادی در روستا به تدریج تغییر می‌یابد. مالکان اصلی، زمین‌های خود را فروخته، از روستا مهاجرت می‌کنند. خرده‌مالکان برای یافتن راه‌های تازه برای درآمد بیشتر، پای وام بانکی، تراکتور، تلمبه و چاه عمیق را به روستا باز می‌کنند. اما بی‌اطلاعی آنان و سودجویی بعضی افراد، وضعیت روستا را به مراتب بدتر می‌کند. یکی از شرکا به نام میرزا احسن، وام را می‌رباید و ناپدید می‌شود. کدخدا و

خرده‌مالکان زمینچ می‌مانند و مشکلات و درگیری‌های تازه‌ای که در روستا پیش آمده است. در پایان داستان، مرگان که از برادرش، مولا امان شنیده است سلوچ را در معدنی در شاهرود دیده، همراه ابراو، مانند بسیاری از اهالی زمینچ، از روستا مهاجرت می‌کند و راهی پیدا کردن سلوچ می‌شود.

اعتماد بنیادی

زنان به عنوان نیمی از جمعیت، نقش مهمی در تحولات اجتماعی ایفا می‌کنند و از آنجایی که ادبیات را آیینۀ اجتماع دانسته‌اند، می‌توان بازتابی پررنگ از حضور اجتماعی آنان در آثار ادبی مشاهده کرد. این نقش و حضور اجتماعی در ادبیات معاصر فارسی به-ویژه رمان معاصر، نمود گسترده‌ای یافته و نویسندگان مختلف بنا به اقتضات زمانی بدان پرداخته‌اند. رمان «جای خالی سلوچ» می‌تواند منبعی برای مطالعه موقعیت و جایگاه زن روستایی در خانه و اجتماع در دوران پهلوی دوم باشد.

هاجر، دختر سلوچ و مرگان، نمونه‌ واقعی یک دختر روستایی در دهه‌ چهل و پنجاه شمسی است. او هنوز دوران کودکی خود را سپری نکرده است که قربانی جامعه‌ مردسالار می‌شود. شیء‌انگاری هاجر، از او شخصیتی تسلیم و منفعل ساخته است. کودکی که علاوه بر پدر، حق و حقوقی هم ندارد و برادرش برای رسیدن به اهداف خود و به علت بی‌اعتمادی به مادر، او را به طرز مرگباری کتک می‌زند. اما هاجر تسلیم خواسته‌ برادرش نمی‌شود و به اعتماد مادرش خیانت نمی‌کند و محل پنهان کردن مس‌ها را لو نمی‌دهد.

«هاجر تازه سر گریه‌اش وا شده بود. بلند نه، خفه می‌گریست. مادرش

بند دست او را گرفته بود و می‌کشید. هاجر هنوز پا پس می‌داشت. یک

جور بیم، بیم از برادر بزرگ‌تر، زانوهایش را می‌لرزاند. گرچه خود را در پناه

مادر گرفته بود، اما باز هم دل آسوده نبود. پا پس می‌داشت و بی‌تابی

می‌کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۷۴).

در خانواده‌های فقیر اغلب اعضا، شدیدترین ستم‌ها و تبعیض‌ها را درون خانواده تجربه می‌کنند. هنگامی که امنیت اقتصادی در خانواده وجود نداشته باشد، امنیت روانی هم وجود ندارد و بنیان خانواده ویران می‌شود و رشته‌های صمیمیت و نیاز به دوست

داشته شدن که زیربنای روابط خانواده است، از هم می‌گسلد. «کاهش اهمیت شبکه‌های اجتماعی و در بعدی خردتر، شبکه‌های ارتباطی در خانواده، یکی دیگر از پیامدهای کاهش سرمایه اجتماعی است. افراد خانواده به طور مستمر و به راحتی پیوندهای خود را با همسران، والدین و فرزندان، خواهران با برادران، دوستان، همسایگان و همکاران به خاطر عدم اعتماد متقابل می‌گسلند و روابط میان افراد به طور فزاینده‌ای سست و سطحی می‌شود» (فاضل و میرآشتیانی، ۱۳۸۷: ۱۰۷-۱۰۸).

این شرایط بغرنج، اعتماد بنیادی کودکان خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طور مشخص اعتماد به نفس، یکی از اصلی‌ترین جنبه‌های اعتماد بنیادی در کودکان است. کودکان با داشتن اعتماد به نفس می‌توانند به خود و توانایی‌های خود اعتماد کنند و از تجربه‌های جدید نهراسند و در تصمیم‌گیری‌ها و مواجهه با چالش‌ها، با اعتماد به نفس بالا برای رفع مشکلات و دستیابی به موفقیت اقدام کنند. هاجر، کوچک‌ترین فرزند مرگان از اعتماد بنیادی در خانواده از سوی مادر و پدری که او را ترک کرده، بی‌بهره است. برادران او نیز نقش مثبتی در جبران این کمبود ایفا نمی‌کنند و چه‌بسا با تحقیرها و تنبیه‌های فیزیکی خود به آن دامن می‌زنند. هاجر که اعتماد بنیادی در کودکی دریافت نکرده، اعتماد به نفس کافی ندارد و هر مشکل کوچکی برای او چالشی هراسناک جلوه می‌کند و بیش از غریبه‌ها، از برادران و گاه مادر خود واهمه دارد و همواره ترس و انفعال بر تمام گفتار و رفتار او سایه افکنده است.

«هاجر، برادرهای خود را می‌شناخت. اگر آتش تیار نشده بود و آنها سر می‌رسیدند، معلوم نبود که کاریش نداشته باشند. بیم. آنچه در هاجر نیرومندتر از هر حسی بود، بیم بود. بیمی که از همه، و بیش از همه، از برادرهایش داشت. نه که مادرش را به هیچ شمارد، نه! آتش اگر درست نمی‌شد، مرگان هم نامرادش نمی‌گذاشت. دست کم چند تا تپ توی سرش می‌کوبید. پس هاجر فوت می‌دمید. چندان که پنبه چوب‌ها گر بگیرند یا او را نفس بیفتد» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۱۱۰-۱۱۱).

زنان به‌ویژه زنان روستایی همواره مورد ظلم و ستم جامعه مردسالار قرار گرفته‌اند، به علت فقر و غلبه سنت، جایگاهی نازل داشته و نتوانسته‌اند به مانند مردان از شرایط

بهتری برخوردار شوند و به آرامش برسند. این زنان عمدتاً به علت فقر، در بند جهل و نادانی خود اسیر مانده و گاه ستم و ظلم مردان آنان را به بیراهه کشانده است. در غیاب سلوچ، مرگان، هم مادر و هم پدر هاجر است و در حالت طبیعی می‌بایست کمبود پدر را نیز جبران کند و بار آن را به دوش بکشد؛ اما دل‌مشغولی‌ها و نگرانی‌های اقتصادی‌ای که خانواده سلوچ را در نبود سرپرست خانواده، رو به اضمحلال می‌برد، او را به یک تصمیم‌گیری اشتباه درباره زندگی و آینده دخترش وامی‌دارد؛ و آن شوهر دادن او به مردی عیالوار و همسن پدرش که در روستا حمام دارد، به نام علی‌گناو است. هاجر هنوز در خانواده، تلقیح عاطفی نشده و اعتماد بنیادی را دریافت نکرده، درگیر یک ازدواج اجباری می‌شود و شیء‌انگاری زن و مالکیت مرد بر آن، مهر تأیید زده می‌شود. هاجر در سن کم در غیاب پدر - که داستان اینگونه القا می‌کند که مسبب اصلی رفتاری‌های او و خانواده است - درگیر آسیب‌های روانی و اجتماعی جدید می‌شود؛ اما به دلیل نداشتن اعتماد بنیادی و اعتماد به نفس، منفعالانه تسلیم خواست مادر می‌شود و به این ازدواج تن می‌دهد.

«مرگان، نگران دختر خود از جا برخاست و به پستو رفت و زانو به

زانوی دخترش نشست. هاجر، بال پرده را میان دهانش فرو برد تا صدای

خود را خفه کند. پستو سیاه بود. شب‌تر» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

شاید در نگاه اول، شخصیت مرگان به عنوان قربانی در نظر مخاطب جلوه کند. مرگان طرد شده و همسرش بدون اطلاع او، خانه را ترک کرده است. اما اگر دقیق‌تر به داستان بنگریم، هاجر، دختر مرگان بیش از همه اعضای خانواده سلوچ، نماینده قربانیان فقر فرهنگی و اقتصادی در دهه چهارم و پنجاه شمس است. هاجر از حمایت‌های پدرانه برخوردار نیست و تصمیم مادر درباره ازدواج او عاری از درایت و عقلانیت و همراه با فشار است. اگر مادر به نیازهای جسمانی و روانی کودک به طور مناسب پاسخ دهد و محبت، عشق و امنیت کافی تأمین کند، در این صورت کودک احساس اعتماد را پرورش خواهد داد. از سوی دیگر اگر مادر طردکننده و بی‌توجه باشد یا رفتار بی‌ثباتی داشته باشد، کودک نگرش بی‌اعتمادی را پرورش داده و بدگمان، بیمناک و مضطرب خواهد شد. رفتار بی‌ثبات و گاه بی‌توجه مرگان، اسباب شکل‌گیری بی‌اعتمادی در هاجر حتی

نسبت به خانواده خود است. هاجر در غالب صحنه‌های داستان، ترس خورده، منفعل و مضطرب عمل می‌کند.

«مرگان مثل دیوانه‌ها از جای خود پرید و روی دخترش خسبید، موهای نرم دخترک را به دور دست پیچانید، مشتش را گره کرد و بی‌هیچ ملاحظه‌ای بر سر و شانه و گرده او فرو کوفت. خشم امان زن را بریده بود. مهلت نمی‌یافت به کار خود فکر کند. فقط می‌زد. دخترک داشت از نفس می‌افتاد که مرگان از روی پشت او برخاست، کناری نشست و مشت‌های گرده‌کرده‌اش را بر سر و روی خود کوبید، خود را نفرین کرد و هق‌هق زار گریه‌اش، قاطی گریه‌های هاجر شد. هاجر همچنان سر جای خود بر زمین چسبیده مانده بود و به دشواری می‌نالید» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۱۹۷).

خانواده، یکی از نهادهای مهم اجتماعی است که در طول تاریخ بر اثر عوامل گوناگون دستخوش تغییر شده است. تأثیر دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی جوامع بر نهادهای اجتماعی انکارناپذیر است و خانواده نیز از این تأثیر مستثنی نبوده است. هاجر به دلیل غیبت سرپرست خانواده، نداشتن درآمد ثابت مادر و وضعیت نابسامان شغلی و اقتصادی برادرانش، تن به یک ازدواج اجباری می‌دهد که پیامدهای جسمی و روانی فاجعه‌باری برای او در پی دارد. «جای خالی سلوچ»، بیش از هر شخصیت دیگری برای هاجر دردناک و رنج‌آور است و بیش از همه از آن، آسیب و لطمه می‌بیند. اگر کودک و نوجوان در احساس هویت در مقابل بی‌هویتی شکست بخورد، دچار بحران و آشفتگی شخصیت می‌شود. تمام زمینه‌های بی‌هویتی فردی برای هاجر فراهم است و او را در ورطه بی‌اعتمادی و بی‌هویتی می‌کشاند. او به مرور اعتماد خود را به مادر هم از دست می‌دهد و مظلوم‌ترین، بی‌پناه‌ترین و بی‌تقصیرترین قربانی تغییرات اقتصادی و اجتماعی در روستا می‌شود و به خیل عظیم دخترانی می‌پیوندد که در آن دوره، در کودکی و به اجبار والدینشان ازدواج کرده‌اند. هاجر در شب زفاف از خانه شوهر گریخته، به نزد مادر پناه می‌آورد و ناله سر می‌دهد:

«- می‌ترسم مادر! می‌ترسم. خیلی می‌ترسم. می‌میرم مادر! من را به کی

شو دادی؟ این کیست؟ این کیست؟ چرا من را به این دادی، چرا من را به

این دادی؟ کیست این؟ کیست؟ مادر... من خیلی می ترسم! خیلی! مادر سر دختر را به سینه گرفت. باید چیزی می گفت. دلداریش باید می داد. اما چه بگوید؟ کو زبان حرف؟ شاید باید می گفت «مادرت برایت بمیرد گل من». اما مرگان مهلت این نیافت تا حرف و سخنی به یاد بیاورد. ذهن گاهی یخ می زند» (دولت آبادی، ۱۳۹۳: ۲۸۴).

اعتماد بین شخصی

یکی از مهم ترین آسیب های اجتماعی، تضعیف اعتماد بین شخصی است. رواج و رسمیت یافتن دروغ در مناسبات فردی و اجتماعی، افزایش و گسترش سوگند در گفتمان ها، سوءظن، فردگرایی، تظاهر و ریا، رابطه گرایی، قانون گریزی، عوام زدگی و عوام فریبی، تملق و گزافه گوئی، نشانه هایی از بحران اخلاقی و نبود اعتماد بین شخصی در جامعه است. روایت بی اعتمادی در روستای زمینچ، مضمونی تکراری است. تمامی رویدادها بیانگر سطح بالایی از بی اعتمادی است. اهالی زمینچ چنان به یکدیگر بی اعتمادند که هنگام داد و ستد، بسیار وحشت زده عمل می کنند و برای قرض دادن و گرفتن یک انبر، نشانی می خواهند. دولت آبادی در «جای خالی سلوچ»، روابط هولناک و هراس انگیزی را به نمایش می گذارد که هیچ نشانی از اعتماد در آن نیست و طوفان بی اعتمادی جامعه کوچک، روستای زمینچ را با بی رحمی درمی نوردد.

«سالار میانه گفت و گو را گرفت و به ابرو گفت: برو در خانه ما به مادر

علیرضا بگو آن انبر دسته کوتاه را از پرخو بردار و بده. برو. بگو به همان

نشانی که دیشب دانه هندوانه تفت داده بودیم. برو» (همان: ۲۸).

ارتباطات، عنصر حیاتی در جامعه و مایه دوام و قوام آن است و ابتدایی ترین سطح آن از خانواده آغاز می شود. در ارتباط ناب، لزوم اعتماد متقابل لحاظ شده و اعتماد متقابل نیز به نوبه خود رابطه نزدیک با صمیمیت دارد. برای ایجاد اعتماد، شخص هم باید به دیگری اعتماد کند و هم خودش دست کم در محدوده رابطه مورد نظر قابل اعتماد باشد. اوج بی اعتمادی در خانواده سلوچ در رابطه مرگان با پسرانش به ویژه عباس آشکار می شود. مرگان چنان درگیر حل و فصل مشکلات اقتصادی و حفظ اندک میراث خانواده است که خواسته یا ناخواسته در برخورد با پسرانش، چندان عقلانیتی از خود

نشان نمی‌دهد؛ اعتماد نمی‌کند و متقابلاً پسران نیز او را مورد اعتماد نمی‌دانند. پنهان کاری‌ها، دروغ‌گویی‌ها و تظاهرها در این خانواده به اوج خود می‌رسد و به‌غایت مشکل‌ساز می‌شود و صمیمیت را از بین می‌برد و اعضای این خانواده را بیش از پیش از هم دور می‌سازد.

«عباس کنار اجاق زانو زد و گفت: مس‌ها را کجا قایم کرده‌ای ننه؟! مرگان که تاکنون فغانش را در سینه پنهان داشته بود، فریاد کرد: میان جهنم! تو دیگر چه می‌گویی؟ بگذار به حال خود بمیرم! عباس بی‌آنکه از کوره در برود، گفت: همه حرف‌ها را شنیدم. تو مس‌ها را یک جایی قایم کرده‌ای. عباس بند دست مادرش را گرفت: نگفتی مس‌ها را کجا برده‌ای، چرا داری کوچه غلط می‌دهی؟ چی خیال کرده‌ای؟ که سر من کلاه می‌رود؟ آن مس‌ها مال من هم هست. پشت قبالة تو که نیست» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۶۶).

فقر می‌تواند باعث بروز تمایل به رفتارهای غیر اخلاقی و غیر قانونی، فساد، دروغ و سیاست‌فروشی شود که همگی از عواملی هستند که اعتماد بین اشخاص را خدشه‌دار می‌کند. فقری که بر سر خانواده سلوچ در نبود او سایه افکنده است، تمام روابط اعضا را تحت‌الشعاع خود قرار داده است؛ در حدی که اعضای خانواده به‌ویژه دو برادر، عباس و ابراو، در ساده‌ترین گفت‌وگوها و پیش‌پافتاده‌ترین کارها هم به همدیگر اعتماد ندارند و مدام یکدیگر را متهم به دروغ‌گویی و ناراستی می‌کنند. به‌ویژه اگر پای مسائل مالی در میان باشد، از بدترین گمان‌ها و سوءظن‌ها نسبت به همدیگر ابایی ندارند. ناگفته پیداست که در شرایط سخت و دشواری که بعد از ترک خانواده توسط پدر، برای همسر و فرزندان سلوچ به وجود آمده، بی‌شک حفظ اعتماد در بحبوحه تنگدستی دشوار است.

«ابراو گفت: همه پول‌ها را دادی به شیره؟ عباس بی‌آنکه به برادر نگاه کند، گفت: همه‌اش مگر چقد بود؟ ابراو گفت: از گه سگ هم نجس‌تر باشد اگر ده‌شاهی از پول من را بالا کشیده باشی! عباس بی‌اعتنا گفت: باشد! برای ابراو از روز هم روشن‌تر بود که عباس همه پول را شیره نخریده است. حتی او می‌توانست گمان کند -گمانی نزدیک به یقین- که عباس توی شیره آب قاطی کرده است» (همان: ۱۱۴-۱۱۵).

فقر می‌تواند به طور مستقیم و غیر مستقیم، بی‌اعتمادی و عدم اطمینان را در بین افراد تقویت کند و به ایجاد آثار منفی در روابط اجتماعی، راهبردهای اجتماعی و پیوندهای اجتماعی منجر شود. نابرابری‌های گسترده بین کسانی که یک‌شبه ره صدساله می‌روند و گروه بسیاری که با وجود سال‌ها تلاش، هنوز در تأمین نیازهای اساسی زندگی‌شان مانده‌اند، اعتماد مردم به یکدیگر را از بین می‌برد. عباس نمونه بارز شخصیتی است که هر سه نوع اعتماد بنیادی، بین‌شخصی و انتزاعی در او بسیار پایین است و به هیچ‌کس و هیچ‌چیز، جزء خود اعتماد ندارد و می‌خواهد تمام زندگی خود را از خانواده و هم‌روستایی‌ها تا حد ممکن پنهان کند. پنهان‌کاری، دروغ‌گویی و سوگندهای مکرر در بالاترین سطح، در رفتار و گفتار عباس به چشم می‌خورد.

«عباس اسکناس‌هایی را که از داماد آقاملک گرفته بود، همچنان در مشت می‌فشرد و می‌دانست چکارشان کند. نمی‌خواست در دیدرس باشند. هیچ‌وقت نمی‌خواست پول‌هایش در دیدرس باشند. هیچ‌چیز. او نباید روی روز می‌بود. همیشه چیزی را پنهان می‌کرد. همیشه دلش می‌خواست چیزی را پنهان کند. اگر شده باخت خود را در قمار؛ یا برد خود را در قمار. نه اگر همه‌اش، دست‌کم چند قرانش را. یکی از کارهایی که عباس به آن دل‌بند بود، پنهان کردن چیزی از دیگران بود. اگر شده این چیز، هیچ‌چیز نباشد. این حس ناامنی و بی‌اعتمادی به دیگران، چندان در پسر سلوچ ریشه دوانیده بود که گاه زیر آشکارترین کارهایش می‌زد. بیشتر وقت‌ها دروغش روی روز می‌افتاد، اما او پروا نداشت که دیگران دروغ‌گویی بداند یا لقب چاخانی رویش بگذارند. آنچه برایش اهمیت داشت، اینکه دیگران ندانند عباس سلوچ چه می‌کند و اگر بخواهیم موضوع را بیشتر بشکنیم، چنین ساده می‌شود که عباس نمی‌خواست کسی بداند او با یک قران پول خودش چه می‌کند و آن را کجا می‌گذارد! این روحیه نه‌تنها در او، که بیش و کم در همه امثال او بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۲۲۱).

مرگان بی‌پشت و پناه، اسیر حوادثی است که بعد از رفتن سلوچ به وقوع می‌پیوندد. اهالی نامهربان روستای زمینج از کلاه گذاشتن بر سر هم، دروغ‌گویی، تهمت، ربا، قمار و

حتی تجاوز، ابایی ندارند. فقر اخلاقی و فرهنگی توأم با بی‌اعتمادی در سرتاسر داستان، سایه خود را روی همه چیز و همه کس گسترانده و بر آن سنگینی می‌کند. با اتفاق تلخی که برای مرگان در خانه سردار به وقوع می‌پیوندد، بی‌اعتمادی او به مردم روستا و حتی پسرانش به اوج می‌رسد. تجاوز می‌تواند آثار سوء جدی بر روان و روابط فرد داشته باشد و باعث ایجاد بی‌اعتمادی شود. تجاوز باعث آسیب روانی و افزایش احساس ناتوانی، ناامیدی و ناامنی می‌شود که همه این‌ها به کاهش اعتماد به نفس و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران منجر می‌شود. مرگان سرخورده و ناامید از خانه سردار خارج می‌شود و این حادثه، مقدمه‌ای می‌شود بر تحول نهانی شخصیت او و تشدید عزمش به ترک روستا و پیدا کردن سلوچ.

«مرگان تا برود به خود بجنبد، ساق پایش میان دست زبر و بزرگ سردار

بود که او را به تاریکی، به ته شترخان می‌کشید:

-کجا رم می‌کنی، ماکیان!

-نه! این نه! ... این یکی دیگر ... نه!

امانی به فریاد مرگان داده نشد. کپان شتر سر و گردنش را درهم پیچاند و

جهاز شتر سرپناه شد: دیر وقتی ست این خاک بایر مانده! تقلا به تسلیم.

خلاص! (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۳۰۰).

اعتماد انتزاعی

بی‌اعتمادی مردم به ساختارهای اجرایی منجر به تضعیف تعهد اجتماعی و کم‌رنگ شدن هویت ملی شده و گذشته از آن بی‌اعتمادی به تدریج از سطح روابط میان‌فردی به سطوح کلان کشیده می‌شود. انسان برای حفظ بقای خود ناچار به پذیرش زندگی اجتماعی است، اما گاهی در زندگی اجتماعی، تعارض منافع بین افراد جامعه به وجود می‌آید. ممکن است افرادی به واسطه ارتباط با حاکمیت، حق عده‌ای دیگر را پایمال کنند و سهم بیشتری از منابع و امکانات در اختیار بگیرند. در چنین جامعه‌ای، اعتماد که یکی از مهم‌ترین ابعاد سرمایه اجتماعی است، به شدت کاهش می‌یابد.

«ذبیح‌الله و سالار عبدالله در کوچه بودند. ذبیح‌الله در پی حرف خود گفت:

این میرزاخان خیلی محکم حرف می‌زند! یک جویری وانمود می‌کند که

انگار دستی توی عرب و عجم دارد. یک وقت کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه نداشته باشد؟! ما که با او طرف نیستیم. طرف ما دولت است. سند ملک گرو می‌گذاریم و پول قرض می‌کنیم. سر هر ماه هم یک جزئیات را می‌دهیم. از این طرف هم با چار تا آفتاب‌نشین روی خدازمین طرفیم که لقمه‌ای به حلق هر کدامشان می‌اندازیم. خلاصه‌اش یک وقت این چار تا قران ما را فدای سرش نکنند!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۹۲).

رمان «جای خالی سلوچ»، جدال جامعه سنتی و روستایی ایران در دههٔ چهل و پنجاه شمسی را در مقابل تحولات اقتصادی و اجتماعی آن دوران به تصویر می‌کشد. انقلاب سفید و به‌ویژه طرح اصلاحات ارضی سبب شد تا آهنگ مهاجرت روستاییان به شهرها، شدت بی‌سابقه‌ای پیدا کند. مالکان اصلی، راهی شهرها شده بودند، به همین دلیل زمین‌ها تکه‌تکه و به دست خرده‌مالکان افتاده بود و از طرفی خرده‌مالکان پول نداشتند تا زمین‌ها را زیر کشت ببرند. همین عامل باعث شد که آنها هم زمین‌ها را واگذار کنند و برای کارگری به شهرهای بزرگ و صنعتی هجوم بیاورند. ورود وسایل نوین کشاورزی و وام‌های بانکی، بدون طرح و برنامه‌ریزی‌های سنجیده به روستاها نیز بر بار مشکلات روستاییان افزود، که از آن کم نکرد.

اساساً یکی از اهداف ضمنی اصلاحات ارضی، جلوگیری از مهاجرت روستاییان به شهرها و حتی تشویق مهاجران به بازگشت به روستاهایشان بود. مهاجرت در قبل از اصلاحات ارضی، یکی از راه‌های فرار از دست فشار مالکان و فقر و بیکاری در روستاها بود. بعضی سال‌ها کار مهاجرت دهقانان چنان بالا می‌گرفت که دولت، بخشداران و فرمانداران را موظف می‌کرد که از مهاجرت روستاییان به شهرها جلوگیری کنند. اصلاحات ارضی نه‌تنها مانعی جدی در مقابل مهاجرت روستاییان نشد، بلکه بالعکس شرایط و زمینه‌هایی را به وجود آورد که باعث مهاجرت‌های شدید روستاییان از روستاها به شهرها گردید (امامی خویی و ضیایی، ۱۳۸۵: ۷۶).

نویسنده به صراحت بیان می‌کند که بین روستاییان و سیاست‌های حکومت، شکاف عظیمی وجود داشته که حتی از چشم بی‌اطلاع‌ترین مردم روستا، همچون عباس هم پنهان نبوده است.

«گفت‌وگویش هست که وقتی شریک‌ها، موتور مکینه‌شان را به کار بیندازند، آب کاریز باز هم کمتر خواهد شد. می‌گویند که موتور، آب‌های زیرزمین‌های اطراف را می‌مکد. گفت‌وگوی پسته‌کاری. عباس شنیده بود که مکینه تا نافگاه زمین فرو می‌رود و آب را بالا می‌کشد. خبرش بود که تازگی‌ها چندتایی خرده‌مالک دیگر هم جرأت یافته و در مکینه شریک شده‌اند. هر کدام، یکی دو ساعت. اما بیشتری‌ها نه‌تنها شریک نشده بودند، بلکه نارضایی خود را هم از زمزمه به صدا کشانده بودند. حرفشان این بود که مکینه، کاریز را می‌خشکاند و کاریز که بخشکد، زمین‌های آنها به صنار هم نمی‌ارزد. می‌گفتند: معنایش این است که وقتی مکینه می‌آید، ما کوله‌بارمان را برداریم و از این ولایت برویم» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۲۵۱).

در یک جامعه، اعتماد اجتماعی مثل شیرازه‌ای است که آحاد آن را به هم پیوند داده و از پراکندگی آنها جلوگیری می‌کند. بی‌اعتمادی افراد به یکدیگر و بی‌اعتمادی به ساختار سیاسی و اجرایی جامعه، باعث بروز سوءاستفاده‌های مختلف مانند رشوه و اختلاس می‌شود. در بررسی انحرافات اجتماعی، ریشه‌بسیاری از آسیب‌ها را در بی‌اعتمادی افراد به یکدیگر می‌توان جست‌وجو کرد. وقتی اعتماد اجتماعی کاهش بیابد، زمینه‌های فساد هم ایجاد می‌شود و هنگامی که زمینه‌های فساد رشد کرد، متقابلاً سطح اعتماد اجتماعی هم کاهش می‌یابد و مشارکت هم رو به کاهش می‌گذارد. وقتی در یک جامعه، منابع به صورت ناعادلانه در بین گروه‌های مردم توزیع می‌شود و این نابرابری در طول زمان استمرار می‌یابد، شکاف بین دو طبقه غنی و فقیر هر روز بیشتر می‌شود و طبیعی است که در این شرایط، قوانین و ساختار سیاسی جامعه زیر سؤال رفته، بی‌اعتمادی انتزاعی را در جامعه تقویت می‌کند.

«حالا میرزاخان کجاست؟»

- پیداش نیست. همین را داشتم برای عباس می‌گفتم. یک ماه بیشتر است که خبری از میرزاحسن نیست! این شریک‌هاش هم که هر کدامشان یک طویله خزند!

مراد به طعنه گفت: هی ... تو چه ساده‌ای پسرخاله! آن میرزاحسن یک سر

دارد و هزار سودا، چی خیال کرده بودی؟ که همچو آدمی می‌آید خودش را گرنگ کشت و کار بکند؟! مکنیه‌اش هم که تو زرد از آب درآمد. ماند رودست این نورسیده‌هایی که دهان‌هاشان را برای پول فروش آب باز کرده بودند! سه شاهی صناری که مثل موش به دندان کشیده بودند، گذاشتند روی مکنیه. میرزا حسن هم پول‌ها را از آنها گرفت و مالید درشان و رفت. ابرو انگار با خود گفت: پس این همه هیاهو برای چی بود؟! - آخر، وام را که اداره کشاورزی همین جوری به آدم نمی‌دهد! بالاخره باید آفتابه لگنی جور کرد!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۳۵۲-۳۵۳).

اصلی‌ترین عامل کاهش یا افزایش اعتماد انتزاعی، رفتارهای حکومت‌ها، نهادها و افراد وابسته به آن است. حاکمان در طول تاریخ بارها و بارها معیشت و زندگی مردم را قربانی اهداف و خواسته‌های خود کرده‌اند و با برنامه‌های نسجینده و طرح‌های بی‌هدف، مردم را گرفتار بحران‌های گوناگون کرده‌اند. وقتی بی‌عدالتی در جامعه زیاد می‌شود، مردم بدین باور می‌رسند که حاکمانشان قادر به تصمیم‌گیری‌های منصفانه و بی‌تبعیض نیستند و این خود به کاهش همکاری و مشارکت مردم منجر می‌شود و افراد ترجیح می‌دهند از همکاری با هم و با نهادهای حکومتی اجتناب کنند؛ زیرا باور دارند نتیجه همکاری آنها، عادلانه و به سود آنها نخواهد بود. این رفتار باعث می‌شود سطح بی‌اعتمادی در جامعه بالا برود و با اثرات منفی بر ارتباطات و تعاملات اجتماعی همراه باشد.

مردم درباره اعتماد یا عدم اعتماد به نهادها، نه بر اساس اعلامیه‌ها یا تصمیمات سیاسی، بلکه بر اساس تجربیات محسوس و سایر اطلاعاتی که به نظرشان قابل اعتماد است، تصمیم‌گیری می‌کنند. دعاوی طرح‌شده از سوی سیاست‌مدارانی که خود یادآور بی‌اعتمادی‌اند، هرگز نمی‌تواند شگفتی مردم را در پی داشته باشد و نظام‌های اعتقادی متداول درباره ماهیت جهان سیاسی را تغییر دهد. اعتماد چه به نهادها و چه به افراد به سختی به دست می‌آید، اما به راحتی فرو می‌ریزد و از دست می‌رود (روستاین، ۱۴۰۱: ۲۲۲). دولت‌آبادی از زبان شخصیت‌های داستان، عواقب ناگوار اصلاحات ارضی برای روستاییان را چنین شرح می‌دهد:

«میرزا حسن ناگهان غیبت زده بود. پول‌هایی را که باید روی زمین‌ها خرج

می‌کرد، برداشته و رفته بود. تراکتور و مکینه با کلی بدهکاری روی دست شریک‌ها مانده بود. تراکتور اسقاط شده بود و مکینه به زور باریکه آبی از چاه بیرون می‌کشید. آب قنات داشت خشک می‌شد. خرده‌مالک‌ها به جان هم افتاده بودند. آنهایی که در مکینه سهم نخریده بودند و چشمه‌روزیشان هنوز آب باریکه قنات بود، به فرمانداری شکایت برده بودند. آنهایی که فقط در مکینه سهم داشتند، دو جرگه شده بودند. جمعی رو در روی مدعیان سینه پیش داده بودند و جمعی می‌رفتند که دل از مکینه برکنند و واگذارش کنند. و دسته‌ای که در قنات و مکینه، هر دو سهم داشتند، در میانه مانده بودند و نمی‌دانستند کدام طرف را بگیرند. در این میان، اداره کشاورزی، طلب ماهیانه خود را می‌خواست» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۳۵۵، ۳۵۶).

در این داستان، بی‌اعتمادی به عنوان یکی از اساسی‌ترین پیامدهای فقر در روابط اجتماعی اهالی روستا به روشنی نشان داده می‌شود که تعاون و همکاری را در میان آنها از بین برده است. «پیچیده‌ترین نظام‌های اعتماد در وضعیت تعاون ظاهر می‌شود. همکاری زمانی تحقق پیدا می‌کند که افراد به صورت جمعی عمل نمایند و اهداف مشترکی داشته باشند و اینها هیچ‌کدام به صورت فردی حاصل نمی‌شود. در چنین وضعیتی، موفقیت هر کدام از آنها بستگی به کنش‌هایی دارد که همه آنها متعهد به انجام آن هستند. این وضعیت به طور قابل ملاحظه‌ای عدم قطعیت و مخاطره را افزایش می‌دهد، در نتیجه اعتماد، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. اعتماد، پیش‌شرطی برای همکاری و نیز محصول همکاری موفقیت‌آمیز است؛ به گونه‌ای که برخی از نویسندگان عنوان داشته‌اند که اعتماد، تسهیل‌کننده تعاون است یا اعتماد، مبنای عاطفی تعاون است. برعکس بی‌اعتمادی، نابودکننده اعتماد است (زومکا، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

مسبب اصلی دعوای روستاییان بر سر قنات و عدم تعاون میان آنها، فقر است. در واقع بی‌اعتمادی آنها به یکدیگر سبب عدم همکاری با یکدیگر و عدم همکاری، سبب رواج بیشتر بی‌اعتمادی بین آنها می‌شود. در جامعه‌ای که عده‌ای از مردم به دلیل ساختار ناسالم نظام اقتصادی، قادر به تأمین نیازهای اولیه زندگی نیستند و ریشه این فقر و بدبختی را نه در کمبود امکانات، بلکه در تبعیض و توزیع ناعادلانه ثروت می‌دانند، بی‌اعتمادی اجتماعی هر روز بیشتر از پیش می‌شود، به طوری که برای دفاع از حقشان،

خود باید با چنگ و دندان، میان‌داری کنند؛ زیرا اعتمادی به مأمور قانون نیست که عادلانه و قانونی رفتار کند و آنها به حق خود برسند.

«قنبر شادیاخ، بیلش را جلوی پای سردار بر زمین کوفت و گفت: پیش خدا و امام‌هایش مشغله‌های اگر شهادت ندهی که پیش از اینکه شتر تو میان چاه بیفتد، آب کاریز کم نشده بوده. حمدالله کنعان گفت: تخم زنا هستند اینها سردار! امروز که ما با هزار مصیبت رفته‌ایم و مأمور و ممیزی آورده‌ایم، درست در همین روز، آب قنات را این جور بند می‌آورند! شتر زبان‌بسته تو را می‌اندازند میان مادرچاه تا آب قنات را بند بیاورند و به ممیزی بقبولانند که آب قنات را مکینه کم نکرده! آمده‌اند سردار! ذبیح‌الله ممیزی‌ها را آورده سر مادرچاه. دارد برایشان می‌گوید که چرا آب کاریز بند آمده! کدخدا هم عریضه‌ای نوشته و دارد استشهاد مَهر می‌کند. کدخدا هم آنجاست. گمانم که طرف آنها را گرفته. مولا امان گفت: آخر خود قمرساقش هم که در این قنات سهم دارد» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۳۷۷-۳۷۸).

نتیجه‌گیری

شواهد و مصادیق بی‌اعتمادی در رمان «جای خالی سلوچ» در قالب جدول زیر بیان شده است. بر اساس این جدول، جمعاً ۱۳۲ مورد از مصادیق بی‌اعتمادی در این رمان شناسایی شد. بیشترین نمونه‌های بی‌اعتمادی، متعلق به بی‌اعتمادی بین‌شخصی با ۵۹ مورد و (۴۴/۶۹)، بی‌اعتمادی انتزاعی با ۴۵ مورد (۳۴/۰۹) و بی‌اعتمادی بنیادی با ۲۸ مورد (۲۱/۲۱) است. تعداد موارد سه نوع بی‌اعتمادی بنیادی، بین‌شخصی و انتزاعی تقریباً نزدیک به هم و این بیانگر رابطه متقابل و وابستگی انواع اعتماد به یکدیگر است.

ردیف	نوع بی‌اعتمادی	تعداد	درصد
۱	بی‌اعتمادی بنیادی	۲۸	۲۱/۲۱
۲	بی‌اعتمادی بین‌شخصی	۵۹	۴۴/۶۹
۳	بی‌اعتمادی انتزاعی	۴۵	۳۴/۰۹
	جمع	۱۳۲	۱۰۰

تحلیل وضعیت اعتماد اجتماعی در رمان «جای خالی سلوچ» نشان می‌دهد که فضای رمان، خالی از هرگونه اعتماد است و شبکه‌های بی‌اعتمادی، سایه سنگین خود را بر سر روستای زمینچ و مردمان آن گسترده است. عوامل مختلفی در شکل‌دهی این بی‌اعتمادی در دوره روایت داستان، نقش دارد که اصلی‌ترین آن اجرای طرح اصلاحات ارضی و به تبع آن فقر، تبعیض و بی‌عدالتی‌ای است که بیش از پیش گریبانگیر روستاییان شد.

دولت‌آبادی در این رمان به انتقاد از وضعیت کشاورزان پرداخته و اجرای طرح اصلاحات ارضی را عاملی در بدتر شدن شرایط اقتصادی و اجتماعی روستاییان می‌داند. در واقع از مجموعه عواملی که وضعیت عمومی کشور را از اواسط دهه ۱۳۴۰ تا اواسط دهه ۱۳۵۰ رقم زد، اصلاحات ارضی، جایگاه منحصربه‌فردی دارد. حکومت پهلوی دوم به ظاهر به قصد ارتقای معیشت و زندگی روستاییان، تحت فشارهای روزافزون داخلی و خارجی، به اجرای طرح اصلاحات ارضی دست زد. اما در اصل، انگیزه این طرح، پیش از آنکه اقتصادی باشد، سیاسی و همراه با طرح سراسری آمریکا برای جلوگیری از رشد مارکسیست در کشورهای جهان سوم بود. بنابراین از همان آغاز درباره اهداف و نتایج عملی اصلاحات ارضی، تناقض‌هایی وجود داشت. اصلی‌ترین تناقض‌ها مربوط به کشاورزان بود که ظاهراً قرار بود بیش از همه از منافع این طرح بهره ببرند؛ اما نه تنها آنها از تقسیم زمین‌ها سود زیادی نبردند، بلکه در طول چند سال، شرایط اقتصادی آنان به مراتب بدتر شد.

خامی‌ها و اشکالات این طرح، در عمل روستاییان را بیکارتر، فقیرتر، رشد مهاجرت آنان را به شهرها سریع‌تر و اعتماد آنها به حکومت، نهادها و افراد وابسته به آن را کمتر کرد. کاهش اعتماد به حکومت و نهادهای آن، کاهش مشارکت و همکاری‌های بین‌شخصی را در بردارد و اعتماد بین‌فردی را هم کاهش می‌دهد. یکی از مهم‌ترین آسیب‌های اجتماعی، تضعیف اعتماد بین‌شخصی در جامعه است. رواج و رسمیت یافتن دروغ در مناسبات و روابط، افزایش و گسترش سوگند در گفت‌وگوها، سوءظن، فردگرایی، تظاهر و ریا، رابطه‌گرایی، قانون‌گریزی، عوام‌زدگی و عوام‌فریبی، تملق و گزافه‌گویی، نشانه‌هایی از بحران اخلاقی و نبود اعتماد بین‌شخصی در جامعه است که تمام این

نمودها به روشنی در این اثر به چشم می‌خورد. در این میان کودکانی که در فقر اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی رشد می‌یابند، از دریافت اعتماد بنیادی که باید در کودکی از والدین دریافت شود، بی‌بهره می‌مانند و نبود اعتمادی بنیادی در کودکی، به بی‌اعتمادی گسترده در دوران بزرگسالی منجر می‌شود.

منابع

- امامی خویی، محمدتقی و نرگس ضیایی (۱۳۸۵) «اصلاحات ارضی و تأثیرات اقتصادی آن بر جامعه کشاورزی ایران»، نشریه مسکویه، پیش شماره ۴، صص ۵۹-۸۶.
- امیرکافی، مهدی (۱۳۸۰) «اعتماد اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن»، نشریه نمایه پژوهش، شماره ۱۸، صص ۹-۴۲.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۹) در جست‌وجوی اعتماد اجتماعی در ایران، تهران، پارسه.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۹۳) جای خالی سلوچ، تهران، چشمه.
- روتنبرگ، کن جی (۱۴۰۰) روان‌شناسی اعتماد، ترجمه اسماعیل سعدی‌پور و مهشید سالور، تهران، وانیا.
- روستائین، بو (۱۴۰۱) دام‌های اجتماعی و مسئله اعتماد، ترجمه لادن رهبری و دیگران، چاپ دوم، تهران، آگه.
- زتومکا، پیوتر (۱۳۸۶) اعتماد نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه غلامرضا غفاری، تهران، شیرازه.
- زین‌آبادی، مرتضی (۱۳۸۷) «تئوری‌ها و نظریات مربوط به اعتماد»، پژوهشنامه، شماره ۱۷، صص ۳۰-۵۲.
- سهراب‌نژاد، علی محمد (۱۳۹۷) «بازتاب اعتماد به‌مثابه یکی از مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی در گلستان سعدی»، جامعه‌پژوهی فرهنگی، شماره ۴، صص ۴۱-۶۵.
- علامی، ذوالفقار و لیلا رکابدار (۱۳۹۷) «ماهیت و جایگاه انواع اعتماد اجتماعی در گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی»، جامعه‌پژوهی فرهنگی، شماره ۲، صص ۸۳-۱۰۰.
- فاضل، رضا و الهام میری آشتیانی (۱۳۸۷) آسیب‌های اجتماعی ایران؛ نگاهی به آینده، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- فروزنده، مسعود و دیگران (۱۳۹۹) «بررسی اعتماد اجتماعی در دیوان سیف فرغانی از منظر جامعه‌شناختی»، فنون ادبی، شماره ۴، صص ۱۱۱-۱۳۲.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۴۰۰) اعتماد، فضائل اجتماعی و خلق سعادت، ترجمه سید علیرضا بهشتی شیرازی، تهران، روزنه.
- فهندرسعدی، سیده معصومه (۱۴۰۱) «تأثیر دین‌داری بر اعتماد سیاسی در جمهوری اسلامی»، پژوهش‌نامه تاریخ، سیاست و رسانه، شماره ۱۸، صص ۱۰۵-۱۲۸.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۹) پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مرکز.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۴) عناصر داستان، تهران، سخن.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۹۹) صد سال داستان‌نویسی ایران، تهران، چشمه.
- نصرافهانی، محمدرضا و میلاد شمعی (۱۳۸۶) «تحلیل عنصر شخصیت در رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی»، نشریه پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۹، صص ۱۵۳-۱۷۶.

----- (۱۳۸۸) «نقد جامعه‌شناختی رمان جای خالی سلوچ اثر

محمود دولت‌آبادی»، جامعه‌شناسی کاربردی، شماره ۳۶، صص ۱۱۱-۱۲۸.

نیازی، محسن و محمد کارکنان نصرآبادی (۱۳۸۷) «آسیب‌شناسی اعتماد اجتماعی در دیوان فیض

کاشانی»، فصلنامه کاشان شناخت، شماره ۴ و ۵، صص ۱۵۳-۱۷۲.

وجدانی، فاطمه و مرضیه محمص (۱۳۹۸) «مبانی اعتماد اجتماعی در متون دینی»، فصلنامه

نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، سال نهم، شماره اول، صص ۳۱-۸۰.